حافظ شناسی: قند پارسی در بنگاله: تقلید شاعران هندی از حافظ

فیروز، م

تقلید از شعر حافظ شیرازی چیزی نوین در ادبیات فارسی‏ نیست.عده‏یی از شاعران فارسی زبان هند و ایران چندین غزل‏های‏ خود را با همان ردیف و قافیه و در همان بحر و آهنگ،که در شعر حافظ به کار برده شده است،ساخته‏اند.امّا کوششی که عبید اللّه‏ «عبیدی»یک شاعر فارسی بنگاله در قرن نوزدهم میلادی،در این‏ زمینه کرده است،شگفت‏آور از این لحاظ است که او در بعضی از غزل‏های خود گفته‏ی حافظ را،فقط با تغییر دادن چند کلمه،بازگو کرده است.

قبل از این‏که غزل‏های متوازی عبیدی و حافظ را مورد مطالعه‏ قرار دهیم،مناسب به نظر می‏آید که عبیدی را معرفی بکنیم.

عبید اللّه،متخلّص به عبیدی،پسر شاه امین الدین بود که نسبش‏ به عارف بزرگ ایران قرن سیزدهم میلادی و مصنف عوارف‏ المعارف،شیخ شهاب الدین سهروردی،می‏رسید.یکی از نیاکانش‏ سهرورد را ترک کرده به هند آمد و در بنگاله سکونت گرفت.عبیدی‏ در دهکده‏یی به نام داسپور در ناحیه‏ی مدنی‏پور(که حالا یکی از بخش‏های بنگاله‏ی غربی است)به تاریخ ششم جمادی الآخر 1250/ 14 سپتامبر 1834 متولد شد.پس از تحصیلات مقدماتی در زاد بوم‏ خود،عبیدی به کلکته آمد و در بزرگ‏ترین درس گاه آن وقت به نام‏ مدرسه‏ی عالیه(که امروز به نام کلکته مدرسه برقرار است)،دوره‏های‏ آموزش نهایی را به تکمیل رسانید.عبیدی در کلکته مدیریت یک‏ روزنامه‏ی فارسی زبان دوربین را هم داشت و به توسط این روزنامه‏ مسلمانان بنگاله را به فرا گرفتن تعلیمات انگلیسی تشویق نمود.1

عبیدی در سال 1865 به سمت استاد زبان و ادبیات عربی در دانشکده‏ی دولتی در هوگلی(که یکی از بخش‏های بنگاله‏ی عربی‏ است)که امروز به نام هوگلی محسن کولج برقرار است،گماشته شد.2

در سال 1873 عبیدی به ریاست مدرسه‏ی محسنیه در شهر داکا (که پایتخت کنونی کشور بنگلادش است)منصوب شد و بقیه‏ی عمر خود را در آن شهر گذراند.عبیدی به تاریخ 19 ربیع الآخر 1302/ ششم فوریه 1855 فوت کرد و در حیاط مسجد قلعه لال باغ در داکا مدفون شد.3

عبیدی نه فقط یک شاعر،بلکه ادیب و محقق هم بود و در حدود پنجاه و دو کتاب که بیش‏تر به زبان عربی و چندین به فارسی و اردو و انگلیسی باشد،در زمینه‏ی زبان و ادب،فلسفه،هیأت،جغرافیا و دیگر علوم نوشته بود و بنابر تبحّر علمی خود لقب«بحر العلوم»را از عموم مردم بنگاله در حیات خود گرفته بود.4امّا چیزی که اسم‏ عبیدی را تاکنون همیشگی بخشیده است،شعر فارسی وی است که‏ درباره‏ی آن شاعر خودش چنین پیشگویی کرده بود:

در جهان نیست عبیدی که دوامی دارد از سخن لیک ببین،نام دوام‏ست مرا5

عبیدی اشعار فارسی‏اش را خودش به شکل مجموعه‏ای در سال‏ 1882 مرتب کرده بود6،آن مجموعه به نام دیوان عبیدی که یک بار در سال 1939 در کلکته چاپ شده بود،ولی امروز نسخه‏ای از آن‏ دیوان خیلی کمیاب است.

دیوان عبیدی شامل یک صد و یازده غزل،شانزده قصیده، بیست و سه قطعه و هفت مثنوی است.از مطالعه‏ی آن غزل‏ها برمی‏آید که عبیدی بسیاری از شاعران بزرگ ایران و هند،مانند سعدی،حافظ،جامی،حزین،صائب،نظیری و غالب را اتباع نموده‏ است،امّا حافظ را بیش‏تر از همه دوست می‏داشت،چنان‏که می‏گوید:

عبیدی طرز حافظ را نگه دار که استادی از او بهتر نباشد

در دیوان عبیدی یازده غزل در تقلید حافظ یافت می‏شوند.در این غزل‏ها،عبیدی کوشش کرده است که«می ناب»حافظ را در «صراحی»اسلوب خود پیش آورد و برای اندازه گرفتن که او در چنین‏ کوشش خود چه قدر موفق شده است بیایید غزل‏های متوازی آن دو شاعر را تجزیه بکنیم:

اول،این غزل معروف حافظ را بگیریم:

الا یا ایها الساقی،ادر کأسا و ناولها که عشق آسان نمود اول،ولی افتاد مشکل‏ها به بوی نافه‏ای کاخر صبا زآن طره بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‏ها به می سجاده رنگین کن،گرت پیر مغان گوید که سالک بی‏خبر نبود ز راه و رسم منزل‏ها مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم‏ جرس فریاد می‏دارد که بر بندید محمل‏ها شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل‏ کجا دانند حال ما سبک‏ساران ساحل‏ها همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفل‏ها حضوری گر همی خواهی،از او غایب مشو حافظ متی ما تلق من تهوی،دع الدنیا و اهملها8

و در مقابل آن،این غزل عبیدی را ملاحظه بفرمایید:

ادر کأسا الا یا ایها الساقی و ناولها که از یک جرعه‏ی می می‏توان حل کرد مشکل‏ها گره باری گشاید گر ز جعد مشک افشانش‏ ز بوی جان فزایش بس گره بگشاید از دل‏ها غریق لجّه‏ی عشقش عجب یک لذتی دارد نمی‏دانند قدر آن سبک‏ساران ساحل‏ها از این وادی به منزل کی توان آسان کشیدن رخت‏ به پای جان توانی کرد این‏جا قطع منزل‏ها بجا چون محمل خالی بمانده،قالبم از جان‏ به پشت ناقه‏ها هرگاه بربستند محمل‏ها می وحدت چشانیدند مر آن نیک بختی را که یابد ذوق خلوت‏اند،ین انبوه محفل‏ها نیاری دید روی شاهد حق را مگر آن گه‏ که برداری ز پیش روی پرده‏های باطل‏ها عبیدی تا ز دنیا نگسلی،حق را نه دریابی‏ وصال الحق ان شئت،فطلّقها و اهملها9

اگر آن دو غزل را که در بالا نقل شده،مقایسه بکنیم،می‏بینیم‏ که عبیدی همان بحر و قافیه را که حافظ دارد،به کار برده است‏ (به اضافه‏ی یک قافیه«باطلها»که در حافظ نیست،و آن به این‏ علتی که غزل عبیدی به مقابله‏ی حافظ یک شعر زیاد دارد)،مطلع و مقطع هر دو همانند است،و در دو شعر دیگر،عبیدی اندیشه‏ی‏ حافظ را همان طور با اندکی عوض کردن،پیش نموده است.اکنون‏ این چهار شعر مشابه را یکی یکی در ذیل تجزیه بکنیم:

1-در مطلع هر دو غزل،مصرع اول یکی است و مصرع دوم نیز به لحاظ معنی همانند است،البته حافظ دو کلمه‏ی متضاد«آسان»و «مشکل»را به کار برده بر حسن شعر افزوده است که در عبیدی‏ نیست.

2-شعر دوم هر دو غزل مقابل یک‏دیگر است،عبیدی کلمه‏ی‏ «گره گشادن»را در دو صورت مختلف استعمال کرده،معنی شعر حافظ را عوض کرده است،حافظ می‏گوید که آن بوی خوش که از گشادن طرّه مشکین محبوب در هوا پخش شد،دل دردمندان عشق‏ را بیش‏تر مجروح کرد.امّا عبیدی می‏گوید که آن بوی خوش گرهی‏ از دل عاشقان را باز کرده است،یعنی دلتنگی و افسردگی ایشان را ربوده است.

3-شعر سوم عبیدی در برابر شعر پنجم حافظ است.ولی این‏ شعر حافظ،که دارای معانی ته‏دار و پر از تعبیرات گوناگون است،به‏ عقیده‏ی بنده یکی از چند بهترین اشعار حافظ است و برای کسی‏ دیگر آسان نیست که وسعت معنوی آن را در شعر خود احاطه بکند. منظره‏ی دریای متلاطم و ساحل آرام در شعر حافظ سمبولیک است‏ که در شعر عبیدی نیست.دریا،به سبب نامحدود بودن خود،علامتی‏ است.مصایب دنیاوی(«شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین‏ هایل»برای عالم روحانی و ساحل نشان مادیّت است)که سالکان را در راه طریقت پیش می‏آیند،وسیله‏ای برای ترفیع درجات روحانی‏ ایشان باشد،ولی مردان جهان پرست(«سبکساران ساحلها») نمی‏توانند به این نکته پی ببرند که عارف ظاهرا گرفتار بلا،امّا باطنا خوشحال و آسوده باشد،چنان‏که سعدی گفته است:

کوتاه دیدگان هه راحت طلب کنند عارف بلا،که راحت او در بلای اوست‏10

چون شعر عبیدی،آن صور خیال را که در شعر حافظ است، ندارد،معنی‏اش محدود شده است.

4-مقطع هر دو شاعر همانند است،امّا مصرع عربی شعر عبیدی:«وصال الحق ان شئت،فطلقها و اهملها»سست به نظر می‏آید،زیرا که در این مصرع آن اسم پیدا نیست که ضمیرش«ها» به کار برده شده است،آن اسم«دنیا»است که در مصرع اول که در فارسی است،دیده می‏شود،ولی از روی فصاحت لازم بود که اسم و ضمیرش،هر دو در مصرع عربی جای دارد،چنان‏که در مصرع عربی‏ حافظ می‏بینیم:«متی ما تلق من تهوی،دع الدنیا و اهملها»که به‏ هر لحاظ درست و کامل است.

اگرچه در این مقاله‏ی کوچک ممکن نیست که غزل‏های دیگر عبیدی را که در پیروی حافظ نوشته شده‏اند،مورد مطالعه قرار بدهیم،باز هم این قدر می‏توان گفت که آن شاعر بنگالی در ضمن‏ تقلید ابتکاری هم نموده است.ببینید از او این مطلع غزل معروف‏ حافظ را:

اگر آن ترک شیرازی،به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را11

چه طور به رنگ هندی آورده است:

اگر آن هندوی کافر به دست آرد دل ما را به ترک چشم فتانش ببخشم دین و دنیا را12

و از همین غزل حافظ،شعر ذیل را:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت‏ کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را13

چه طور مفهوم تازه‏ای بخشیده است:

بده ساقی می نوشین ز لعل میگسار خود که در جنت نخواهم یافت این لعل شکرخا را14

غلط نباشد اگر بگوییم که در مقابل شعر حافظ،شعر عبیدی،که‏ در بالا نقل شده خیلی شوخ و زیباتر است،زیرا که شعر حافظ فقط رنگ محلی دارد،و بر عکس آن،شعر عبیدی،که پر از احساسات‏ نازک انسانی است،لطف عمومی دارد.

غزل عبیدی که از آن دو شعر در بالا نقل شده‏اند،یک شعر مزید به سبک حافظ دارد و اگرچه مفهوم هر دو شعر متوازی همانند است،شعر عبیدی آن قدر مؤثر نیست که شعر حافظ است،ملاحظه‏ بفرمایید شعر حافظ:

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کم‏تر جوی‏ که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را15

و در مقابل آن،شعر عبیدی:

مجوی اسرار این گوی مدوّر گر خردمندی‏ که بطلمیوس نتوانست بگشاد این معما را16

توجه کردنی است که عبیدی در مقطع آن غزل که زیر بحث‏ داریم،چه طور آخرین مصرع حافظ را مستقیما شامل کرده است،اول‏ بخوانید مقطع حافظ:

غزل گفتی و درسفتی،بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشاند،فلک عقد ثریا را17

و بعد نظر افکنید به مقطع عبیدی:

عبیدی این غزل بر طرز حافظ گفته‏ای،شاید که بر نظم تو افشاند،فلک عقد ثریا را18

مانند آن دو غزل عبیدی،که در بالا مورد مطالعه قرار دادیم، می‏توانیم در دیوان او چندین غزل‏های دیگر،که به پیروی حافظ نوشته‏اند شده‏اند،پیدا بکنیم و آن همه به این نکته اشاره می‏کنند که‏ آن شاعر بنگالی باوجوداین احساس خودش که:

جواب حافظ شیراز گفتن از تو عبید همان حکایت زردوز و بوریا باف‏ست‏19

می‏خواست با حافظ برابری جوید،و از این جهت،او نیز یک غزل‏ خود را به عنوان«قند بنگاله»به فارس فرستاده بود،هم‏چنان‏که‏ حافظ غزل خود را به‏طور«قند پارسی»به بنگاله ارسال داشته بود، ببینید به ادعای ذیل حافظ:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‏رود20

عبیدی چه دعوای متقابل می‏کند:

قند بنگاله عبیدی می‏فرستی سوی فارس‏ طوطی شیراز ازین شکرشکن خواهد شدن‏21

از مبحث بالا به این نتیجه می‏رسیم که عبیدی در تقلید حافظ نه فقط به خوبی از عهده برآمده،بلکه استعداد شعری خود را هم‏ به کفایت نشان داده است و ازاین‏رو می‏توانیم عبیدی را حافظ بنگاله در قرن نوزدهم بخوانیم.

پی‏نوشت‏ها

(1)-ابو نصر گیلانی،مقدمه‏ی دیوان عبیدی،کلکته،1939،صص 3-4.

(2).(به تصویر صفحه مراجعه شود) (به تصویر صفحه مراجعه شود)

(3)-گیلانی،ص 7؛

(4)-همان،ص 2؛

(5)-دیوان عبیدی،ص 21؛

(6)-عبیدی، دیباچه‏ی دیوان عبیدی،ص(ج)؛

(7)-دیوان عبیدی،ص 39؛

(8)-دیوان حافظ، مرتبه‏ی‏[کذا]،محمّد قزوینی و قاسم غنی،تهران،1983،ص 1.

(9)-دیوان عبیدی،ص 306؛

(10)-کلیات سعدی،مرتبه‏ی محمّد علی فروغی، تهران،1982،ص 383؛

(11)-دیوان حافظ،ص 2؛

(12)-دیوان عبیدی،ص 9؛

(13)-دیوان حافظ،ص 2؛

(14)-دیوان عبیدی،ص 9؛

(15)-دیوان حافظ،ص 3؛

(16)-دیوان عبیدی،ص 9؛

(17)-دیوان حافظ،ص 3؛

(18)-دیوان عبیدی،ص 10؛

(19)-همان،ص 38؛

(20)-دیوان حافظ،ص 131؛

(21)-دیوان عبیدی،ص 89.

تفسیر دو بیت حافظ

ح.ا

قصه یا وصله:مدت‏ها پیش از این،این بنده در سخنرانی خود درباره‏ی حافظ در کانون ایران در لندن،درباره‏ی این بیت معروف‏ حافظ نظری داده بودم که اکنون آن را اشتباه می‏شمارم:

معاشران گره از زلف یار باز کنید شبی خوش است به این قصه‏اش دراز کنید

بنده در آن سخنرانی گفتم که در مصرع دوم این بیت،«قصه» درست نیست و وصله صحیح است.چرا که معنای«وصله»عبارت‏ است از مویی مصنوعی که به زلف طبیعی بیفزایند و چون حافظ به صراحت از«زلف»یار سخن می‏گوید و بعد با ضمیر سوم شخص‏ و اسم اشاره«این...اش»مجدد آن را در میان آورد،منظور حافظ ناگزیر باید چیزی باشد که آن«زلف یار»به«این وصله»درازتر و طولانی‏تر شود.پس«قصه»زلف یار را دراز نمی‏کند و فقط «وصله»آن را دراز می‏کند.این توجیه سابق من در ترجیح«وصله‏ بود.»این تفسیر و توجیه که البته طرفداران دیگری نیز در میان اهل‏ علم و ادب داشته و دارد،تا همین اواخر به نظر قاصر و خاطر فاتر من،راجح می‏رسید.امّا اکنون،همان تعبیر«قصه»را بر«وصله»به‏ دو دلیل زیر ترجیح می‏دهم:

الف-واژه‏ی قصه،علاوه بر مفهوم متعارف آن(داستان و حکایت)از جهت لغوی به معنای زلف و موی جلو پیشانی هم در کتاب‏های لغت(از جمله صحاح جوهری و قاموس)ذکر شده است‏ و بنابراین همان دلایل که در ارتباط«زلف یار»با«این وصله‏اش» مذکور افتاد،بر قصه نیز به معنی اخیر(موی جلو پیشانی)صدق‏ می‏کند.

ب-«قصه»به معنی زلف طبیعی و موی خود شخص است، حال آن‏که«وصله»به معنی گیس مصنوعی‏ست که برای جبران‏ کم مویی یا بی‏مویی محل استفاده بوده است.بنابراین استعمال وصله‏ به معنی موی مصنوعی،نوعی عیب‏گویی غیر مستقیم از صاحب‏ «وصله»است و این با مفهوم«یار»در مصرع اول که حافظ ادامه‏ی‏ صحبت با او را خوش می‏دارد،منافی است.

گل و مل:چندی پیش آقای علی حجتی بروجردی از ادیبان و شاعران معاصر که از احفاد میرزای قمی صاحب قوانین الاصول‏اند، راجع به این بیت حافظ چنین توضیح دادند:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید

ایشان گفتند،در عصر حافظ،خرید گل و هزینه کردن«وظیفه» (مستمری)برای گل معمول نبوده است و لذا احتمال متاخم به یقین‏ این است که اصل شعر«مل»(شراب)بوده و نسخه‏نویسان آن را «گل»خوانده و نوشته‏اند.در آن وقت بنده هم این توضیح را استحسان کردم.امّا بعد طی مطالعه‏ی دیوان حافظ به این بیت که‏ «گل و مل»را باهم آورده است،رسیدم و دانستم که ضبط صحیح‏ همان«گل است و نبید»است.امّا بیت محل شاهد:

به شکر تهمت تکفیر کز میان برخاست‏ بکوش کز گل و مل داد عیش بستانی